



«بسم الله الرحمن الرحيم»

پروژه‌ی رویای انسان دانشگاه؛ مصاحبه با دکتر شهرستانی

طرح بحث: وقتی به صحنه دانشگاه‌های امروز ایران می‌نگریم، مشاهده می‌کنیم که دانشجویان و بعضاً اساتید با زمینه‌های مختلف فرهنگی، اجتماعی، مذهبی و سیاسی از اقصی نقاط کشور وارد دانشگاه می‌شوند. اما بعد از چندین سال، هرکدام دچار تغییر هویتی از جنس تغییر در باورها، ارزش‌ها و آرمان‌ها می‌شوند، به گونه‌ای که این تغییرات معمولاً در جهت خلاف هویتی است که دین از انسان متوقع است. به عبارتی، افراد در دانشگاه‌ها بی‌دین‌تر، غرب‌زده‌تر و نسبت به کشورشان بی‌حس‌تر می‌شوند. به عنوان مثال، می‌توان از وقایع پاییز ۱۴۰۱ یاد کرد که در آن، دانشگاه به رهبر جریان ضد‌دین و ضدکشور بدل شد. این در حالی است که پس از انقلاب اسلامی، تلاش‌هایی برای تربیت انسانی با هویت دینی انجام شده است؛ از جمله تأسیس مراکز معارف، اضافه کردن دروس معارف، تأسیس مسجد دانشگاه، ایجاد نهاد رهبری و موارد بیشتر. اما این اقدامات نتوانسته‌اند تغییرات هویتی مطلوبی در دانشجویان ایجاد کنند.

علت این امر به مؤلفه‌هایی برمی‌گردد که در ساختار دانشگاه مدرن وجود دارند و ناخودآگاه در شکل‌دهی هویت دانشجویی تأثیر می‌گذارند. یکی از این مؤلفه‌ها، نگاه خاصی به علم است که دانشگاه در ذهن افراد ایجاد می‌کند. و این تلقی چه در لایه‌های پنهان و چه در لایه‌های آشکار خود، به شکل‌های مختلفی با دین در معارضه است. مؤلفه دیگری که نقش اساسی دارد، مفهوم موفقیت است که دانشگاه به دانشجویان ارائه می‌دهد. این مفهوم موفقیت عمدتاً به کسب پول بیشتر و رفاه مادی محدود می‌شود. الگوهای موفقیتی همچون ایلان ماسک و بیل گیتس به عنوان نمادهای موفقیت معرفی می‌شوند، به گونه‌ای که هر کسی که از این مسیر پیروی نکند، فردی غیرعقلانی و عجیب به نظر می‌رسد. مؤلفه بعدی، نحوه‌ی خاصی از غرب‌زدگی است که هنوز در دانشگاه‌های ایران وجود دارد. به عنوان مثال، در دانشگاه شریف حتی پس از چهل سال از انقلاب اسلامی، ساختمان‌ها با معماری مشابه دانشگاه MIT ساخته می‌شود. یا اساتید، از هر طیفی که باشند، همواره افتخار می‌کنند که مثلاً ما امسال چند نفر ورودی دانشگاه‌های هاروارد و... داشتیم. این سه مؤلفه، تنها بخشی از عوامل مؤثر در شکل‌گیری هویت دانشجویی در دانشگاه‌های ایران هستند و موارد دیگری نیز وجود دارند که باید به آن‌ها توجه شود.

از سوی دیگر، بحران معنایی در دانشگاه‌های غرب نیز به وضوح دیده می‌شود. این بحران نه تنها در دانشگاه‌های ایران بلکه در خود غرب نیز مشهود است و نشان می‌دهد که انسان‌هایی که از دانشگاه‌های مدرن فارغ‌التحصیل می‌شوند، نه تنها با هویت ایرانی اسلامی در تضاد هستند، بلکه حتی در غرب نیز با چالش‌های فطری خود مواجه هستند. این نشان می‌دهد که نقد ما به دانشگاه مدرن صرفاً یک سیاه‌نمایی نبوده و این بحران در سطح جهانی در حال ظهور است.

با این حال، افرادی وجود دارند که با حضور ساختار شکنانه توانسته‌اند هویت دینی خود را حفظ کنند و همچنین از مزایای دانشگاه و علم مدرن به نحو احسن بهره‌برداری کنند. افرادی همچون شهید شهریار، شهید فخری‌زاده، شهید طهرانی‌مقدم به خوبی نشان می‌دهند که در همین دانشگاه‌های مدرن، می‌توان هویت دینی و ملی را حفظ کرد و در خدمت پیشرفت کشور قرار گرفت. این افراد در واقع توانسته‌اند زیست متفاوتی در دل فضای دانشگاه رقم بزنند و هویت خود را به عنوان انسان دینی حفظ کنند.

سوال این است که این نحوه‌ی حضور باید به چه شکل سامان‌دهی شود تا ما بعد از یک مدتی بتوانیم درمورد دانشگاهی صحبت بکنیم که به گفته امام کارخانه‌ی انسان‌سازی باشد و به قاعده و تعداد بالا چمران تربیت کند.



گسل پرنشده بین نظم سنتی و جدید نهاد علم در ایران

موضوع کلی است و جهات متعددی دارد که شما هم به آن اشاره کردید. اصل موضوع به این برمی گردد که دانشگاه فعلی همان طور که می دانید خوب یا بد، امتداد سنت مدرسه و نهاد علم در ایران نیست. به هر حال این دانشگاه با همان بحران معنا، با همان معضلات و مشکلاتی که شما اشاره کردید که ذاتی آن است و در غرب هم خیلی از این مظاهر را دارد جلوه می دهد. در ممالک غربی بالاخره کارکردهایی هم دارد. و حتی می شود گفت که همیشه با وضعیت عمومی تمدنی غرب هم زمانی و هم افقی دارد. یعنی هر زمانی به نسبت وضع خاصی که نظم مدرن اقتضاء می کرده، رنگ عوض کرده، ساختار خودش را تغییر داده و متناسب با اقتضائات وضع تمدنی و دوره ی تاریخی پاسخ های متناسب از خودش را بروز داده است، با همه ی کاستی ها و مشکلات. ولی در ایران اینگونه نبوده و دلیلش این است که ما بین نظم سنتی نهاد علم و فرم جدید نهاد علم در ایران یک شکاف و یک گسل پر نشده و همچنان باقی مانده را تجربه کردیم. و این هم برمی گردد به آن دوره ی تاریخی که ما به مثابه ی یک مصرف کننده ی درجه دو یا درجه سه تلاش می کردیم که یک مدرنیزاسیون آمرانه ی از بالا و فرمایشی را وارد ایران بکنیم و پدیده هایی مثل دانشگاه، دولت، ارتش و نظام این را سفارش بدهیم و مثل یک کالایی که در خانه امان می آورند آن ها را مصرف بکنیم. حالا نمی خواهیم وارد داستان آن لحظه ی مواجهه ی ما با غرب و احساس اضطراب ما به این فراروی از سنت تاریخی خودمان برگردیم، ولی به هر حال در یک لحظه ای تصمیم گرفتیم که ساختار علوم قدیمه را و نهادی که مبتنی بر او بوده را کنار بگذاریم و یک ساختار جدیدی را بدون اینکه ریشه ای در خاک ما داشته باشد و ریشه ای دوانده باشد و در واقع بدون اینکه آن را در نسبت با این بوم تاریخی بسنجیم او را وارد ایران کردیم. و همه ی معضلات هم از آن لحظه ی تاریخی شروع شده است و در عین حال یک سری تجربیات مثبت و منفی در این دوره ی تاریخی طی کردیم، از سر گذراندیم و هر چیزی که وضعیت دانشگاه در ایران بعد از انقلاب دارد محصول این شرایط است، حالا خوب و بدش. پس بنابراین ما با یک دانشگاهی روبرو هستیم که کارکردهایی که در موطن خودش هم دارد را این جا برای ما نمی تواند داشته باشد به خاطر اینکه پیوندی با جهان اجتماعی ما پیدا نکرده است. حالا این علاوه بر این است که دانشگاه به مفهوم مدرن کلمه معضلات و مشکلات و ناکامی ها و نابسامانی ها و تعارض های درونی خاص خودش را دارد و با هویت دینی هم بالاخره ناسازگاری دارد.

دانشگاه، فاقد ایده

حالا سوال شما این است که این دانشگاه چرا بستر بالندگی هویت دینی انسان متدین نیست؟ ببینید همان طور که اشاره کردید، علم در اعصار ماضی قلمرویی بوده که در آن یا خدا یا حقیقت اشیاء یا طبیعت حقیقی یا زیبایی حقیقی به تعبیر ماکس وبر جست و جو می شده است. ما در لحظه ی تاریخی ای قرار گرفتیم که حتی همین ایده ها، حتی ایده های در واقع بنیادینی که بعد از رنسانس در یک تفکر حتی غیرالهیاتی هم دنبال می شد از دست رفتند. علم در عصر جدید و دانشگاه در عصر جدید دنبال هیچ حقیقت وحدت بخشی به حیات انسانی نمی گردد ولو اینکه حقیقت این حقیقت طبیعی و طبیعت انگارانه باشد مثل آن چیزی که در دانشگاه مابعد رنسانس دارد دنبال می شود، یا در مثلاً رویکرد کانتی دارد دنبال می شود. علم اصلاً هیچ نوع دعوی نجات بخشی، رستگاری و سعادت فی نفسه برای نوع بشر به ما نمی دهد. ما در وضعی به سر می بریم که حتی انگاره های مابعد الهیاتی یا ضدالهیاتی ای که یک طرح غیرالهیاتی برای نجات بشر هم دارند از دست رفتند. دیگر چه برسد به اینکه بخواهیم، بخواهند در واقع مبشر یک نوع رستگاری معنوی و الهی باشند. پس در واقع امروز ما دانشگاهی نداریم که معنایی غیرالهی و غیردینی به علم ببخشد. ما دانشگاهی داریم که در واقع نمی تواند اساساً معنایی به علم ببخشد، به دانش ببخشد و به تحصیل، کار تحصیلی و فعالیت تحصیلی ببخشد.

در عصر مدرن بعد از کنار گذاشتن ایده ی تئولوژی یا الهیات یا تفکر تئولوژیک، دانشگاه و دانش در فراغت و رهایی از تفکر دینی برای خودش اغراض و مقاصدی یا برای انسان اغراض و مقاصدی طرح می کرد. دانشگاه کارش این بود که حقیقت طبیعت را کشف



بکند و طبیعت را الگوی الهامی برای حیات بشر قرار بدهد، چه در حوزه علوم طبیعی و علوم دقیقه و چه در حوزه علوم انسانی و علوم در واقع فرهنگی و فلسفه و سایر علوم. یعنی یک تصویری از الهام بخشی طبیعت و رهایی بخشی طبیعت یا در واقع مرجعیت طبیعت برای هستی انسانی مطرح می‌شد و دانشگاه کارش این بود که طبیعت را برای ما بشناساند، به ما بشناساند و آن را مدار بازسازی زندگی انسان قرار بدهد. این ایده از دست رفته است. طبیعت امروز برای بشر معنایی ندارد. وجه الهام بخشی ندارد. آن مفهوم دقیق کلمه به مصرف می‌شود، در تورسم مصرف می‌شود، در همه چیز مصرف می‌شود. همه چیز من جمله طبیعت مصرف می‌شود. خود انسان یا عقل انسانی و آزادی انسانی به مثابه‌ی غایت در واقع تمدن مدرن که با آن مفهوم اومانیته و آن تفکر اومانیستی شکل گرفته بود و در قرن هجدهم به عنوان بت‌واری تمدن جدید مطرح می‌شود و طلبش این است که دانشگاه به نقطه‌ی خودآگاهی انسان تبدیل بشود و دانشگاه بشر را و جامعه را به خودآگاهی برساند این ایده هم از دست رفته و این تصور وجود ندارد که علم می‌تواند ما را به خودآگاهی و به رستگاری برساند. بنابراین حالا مفاهیم دیگر یا توهمات و تصورات دیگری مثل آن چیزی که چپ‌ها یا مارکسیزم از دانشگاه می‌خواست تا دانشگاه واسطه‌ای باشد برای اینکه طبقه‌ی کارگر، طبقه‌ی پیشروی تاریخ از طبقه در خود، به طبقه‌ی برای خود تبدیل بشود و روشنفکران نقش وساطت را ایفا بکنند برای اینکه این خودآگاهی طبقاتی ایجاد بشود در ادامه‌ی آن طرحی که قبلاً گفتم.

حتی در ایران تا پنجاه سال پیش ایده‌ها قدرتمند بود و حتی مفهوم مرکزی یا رویکرد مرکزی جنبش دانشجویی و جریان‌های دانشگاهی بود. و این‌ها هم همه الان به مفاهیمی تبدیل شده است که اصلاً به گوش نسل جدید نخورده و اصلاً اگر بشنوند هم نمی‌فهمند که کسی که دارد حرف می‌زند با چه زبانی دارد صحبت می‌کند. یعنی چیزهایی که همین چهل پنجاه سال پیش دانشگاه ایران را در تسخیر خودش قرار داده بود، امروز اینقدر کهنه شده که انگار صد سال دویست سال از آن گذشته است. پس جامعه را هم به آزادی یا در واقع فلاح و سعادت و رستگاری، نگاه سوسیالیستی که جامعه‌گرا است و فکر می‌کند نهاد علم می‌تواند آزادی برساند. مثلاً جامعه بی طبقه را، مثلاً عدالت را برقرار بکند. امروز ما با دانشگاهی روبرو هستیم که مثل همه‌ی بخش‌های دیگر جهان جدید در چرخه‌ی خلق سرمایه و مصرف غرق شده و فرصت ندارد برای اینکه به بنیادهای خودش بیندیشد یا برای انسان هدف و غایتی دست و پا بکند و به او پیشنهاد بدهد. چون حالا به خصوص در کشورهای غربی که آن عنصر تقلب، نفت و سرمایه‌ی نفتی وجود ندارد به خصوص، یا کمتر جلوه دارد، دانشگاه دیگر وقتی ندارد یا فراغتی ندارد برای اینکه به این امور بپردازد. دانشگاه در آن چرخه‌ی سرمایه، در چرخه‌ی تولید و مصرف متزاید غرق شده و امروز مسئله‌ی اصلی، مسئله‌ی دانشگاه کارآفرین است. در واقع فردی که وارد این محیط می‌شود را در یک افق کوتاه مدت مشخص معین به موفقیت‌های تعریف شده‌ای که نظم سرمایه‌داران تعریف می‌کند و توصیف می‌کند و شاخص گذاری می‌کند الگویی و در واقع الگوسازی می‌کند برایش، آن را به آن موفقیت برساند و در عین حال هم بتواند به در بازار رقابت جایگاه خودش را پیدا بکند یعنی به یکی از هر کدام از دانشگاه‌ها یا هر دانشی یا هر پروژه‌ی پژوهشی یا هر بخشی از دانشگاه باید موقعیت خودش را در بازار رقابت سرمایه‌دارانه‌ی موجود معلوم بکند. اگر سهمی و نقشی و جایگاهی در این بازار رقابت نداشته باشد اصلاً وجود ندارد. پس بنابراین این دانشگاه حتی کافر تولید نمی‌کند که بخواهد مؤمن تولید بکند. لذا حالا این که دانشگاه ایرانی مثلاً کافر تولید می‌کند، این هم از کج کارکردهای آن است، اصلاً قرار نیست آن کار هم بکند. از کفر و ایمان عبور کرده است، اصلاً معنی‌ای ندارد، نه کفر برایش معنی دارد، نه ایمان برایش معنی دارد. اگر کفر برایش معنی داشت، می‌شد ایمان هم برایش معنی کرد. ولی کفر هم برایش معنی ندارد. هر دو هم معنی دارد اگر هر کدام از این دوتا بتوانند در آن بازار رقابت یک مزیت رقابتی یا یک کالای قابل عرضه تولید کنند، چه کفر باشد و چه ایمان باشد و کاملاً هم در بازار الان از این‌ها استقبال می‌شود.



متاع کفر و ایمان، متاع کفر و دین بی‌مشتري نیست و هر چیزی که مشتري داشته‌باشد در این بازار، آغوش بازی به آن وجود دارد پس بنابراین این دانشگاه ضد دین هم نیست.

ابتدا خروج از وضع مصرفی

این دانشگاه خیلی هم دینی می‌تواند باشد، این دانشگاه اگر خوب نگریسته بشود و خوب فهمیده بشود می‌تواند عواطف و احساسات دینی را هم در خودش جا بدهد و به خصوص رویکرد آمریکایی این است، فرق مثلاً دانشگاه آمریکایی با دانشگاه شوروی سابق این است که ما در عصر پست‌سکولاریسم به سر می‌بریم، قرار نیست دین کنار برود یا... دین هم می‌تواند در این بازار مزیت رقابتی ایجاد بکند. پس مسئله‌ی اصلی حالا به خصوص در دانشگاه ایرانی این است که به خصوص موقعیت ما در این بازار مصرف چیست. مسئله این است که دانشگاه در این بازار، در این بازار سود و سودا غرق شده، حالا بحران مضاعف ما این است که ما در همین بازار موقعیت‌مان موقعیت تولید نیست، موقعیت‌مان موقعیت مصرف است. باز آنی که در این بازار، گرچه کل سرمایه‌داری از عصر سرمایه‌داری مصرفی به سرمایه‌داری، از تولیدی به سرمایه‌داری مصرفی نقل مکان کرده و عصر مصرف است ولی به نسبت، جهان غربی نسبت به ما تولیدکننده است و ما مصرف کننده‌ایم. او علم تولید می‌کند، او دانش تولید می‌کند، او فرهنگ تولید می‌کند، او رسانه خلق می‌کند، او جهان را خلق می‌کند، او زمین را بازتعریف می‌کند، او صنعت را و اقتصاد را جهت می‌دهد و ما پیروی می‌کنیم، دنباله‌روی می‌کنیم و مصرف می‌کنیم. پس موقعیت ما در همین وضع بازاری وضع مصرف است. پس دانشگاه ما دانشگاهی است که نه تنها غرق این بازار شده بلکه در این بازار در موقع و در جایگاه مصرف نشسته‌است. ما مصرف‌کننده‌ایم و دانشگاه ما دارد سوژه‌ی مصرف‌کننده بازتولید می‌کند. که البته این سوژه‌ی مصرف‌کننده می‌تواند دین را هم مصرف بکند اتفاقاً، همان‌طور که گفتم، یعنی می‌تواند ضد دین هم نباشد ولی همه چیز را به کالایی برای مصرف تبدیل بکند و می‌کند. نمونه‌هایش را هم می‌بینیم. می‌تواند همین اسلامی شدن را هم مصرف بکند، همه‌ی ایده‌های دینی یا دغدغه‌های مکتبی و اخلاقی را هم مصرف بکند. چون مولد نیست! پس این به نظرم بحران اصلی دانشگاه است. یعنی نه تنها این دانشگاه فاقد ایده است. یعنی اگر یک‌روزی می‌گفتیم دانشگاه ترویج سکولاریته می‌کند. امروز حتی این هم نمی‌توانیم بگوییم. حتی سکولاریته از مرحله‌ی یک ایده هم خارج شده، تعیینی پیدا کرده و تجسّدی پیدا کرده که دیگر حتی خودش برای بشر افقی ترسیم نمی‌کند. بلکه نه تنها فاقد ایده است و در بیرون از خودش هضم‌شده، یعنی در ساختار این چرخه‌ی بازار، بلکه در مورد ما مشخصاً موقعیتش در بازار موقعیت مصرفی است و در نتیجه خروجی‌اش به قول شما انسان مصرف‌کننده است. سوژه‌ی مصرف است. که در واقع این سوژه‌ی مصرف چه وضعی دارد؟ این سوژه‌ی مصرف این است که حتی تقلید هم نمی‌کند. یعنی ما اگر دانشگاه‌مان یک زمانی مقلد دانشگاه قبلی بود، مترجم بود یا تفکرش تفکر اقتباسی ترجمه‌ای بود امروز حتی تقلید هم نمی‌کنیم، مصرف می‌کنیم. ما می‌خواستیم مثلاً دانشگاه قبلی را تقلید بکنیم و ازش پیروی بکنیم تا به یک افق مستقلی برسیم امروز غالباً حتی آن دانشگاه را تقلید هم نمی‌کنیم، مصرف می‌کنیم. بنابراین مسئله‌ی اصلی این است به نظر من و حالا این بخواد حل بشود افق ما نباید این باشد که چه‌جوری این دانشگاه را دینی بکنیم. اول باید از این موقعیت مصرفی خارج بشویم. اول باید اصلاً دانشگاه را دانشگاه بکنیم، یعنی همین دانشگاه با همین وضع بی‌معنایی که دارد را اصلاً برپا بکنیم. بعد به آن یک معنایی بدهیم، همین جسم بی‌معنا را هم برپا نکردیم. بعد حالا در کشاکش این باشیم که به این کالبدی که احتمالاً مثلاً به قول وبر بی‌معنا شده، علم در عصر جدید دچار بی‌معنایی شده، حالا برویم به آن معنا ببخشیم. مسئله‌ی ما مسئله‌ی معنا نیست، مسئله‌ی ما مسئله‌ی صورت است. ما صورت دانشگاه هم نداریم که بخواهیم به آن معنای دانشگاه ببخشیم، معنای حقیقی‌ای که بخواهیم پشت آن ببخشیم. ما الان صورت دانشگاه هم نداریم. اینی که داریم دانشگاه نیست، پس بنابراین قبل از اینکه بخواهیم دانشگاه دینی یا دانشگاه



اسلامی داشته باشیم باید دانشگاه داشته باشیم. قبل از اینکه بخواهیم به دانش معنای قدسی یا معنای حقیقی بخشیم باید اصلاً صورت دانش را از آن خود کنیم. آن چیزی که یک مصرف‌کننده دستش است صورت اشیاء نیست. کاریکاتوری از اشیاء است که مصرف می‌کند و نمی‌فهمدش و درک نمی‌کند چون خودش خلقش نکرده‌است. ما در این مرحله هستیم. هر چیزی که ما را غافل بکند از اینکه یک همچین وضع بغرنجی داریم ولو طلب معنا باشد، ولو طلب اسلامی کردن دانشگاه باشد، این دارد ما را از مقصد دور می‌کند.

در مقام پرسش از علم مدرن

ما دانشگاه نداریم بعد یک سری ضوابط فرمی برپا می‌کنیم. ما علم نداریم، ما تولیدکننده‌ی علم نیستیم، ما مولد دانش نیستیم بعد به جای اینکه به نقطه‌ی تولید و مولد در حوزه‌ی علم برسیم. یک سری آرایش‌ها و پیرایه‌ها و ظواهر را بهش دامن می‌زنیم، ادعا می‌کنیم و طرح می‌کنیم. از جمله مثلاً چیزهایی که جنبه‌های مناسکی دارد، بعضی‌هایش لازم است، ضروری است، بالاخره یک قواعد و هنجارهایی یک جامعه دارد که باید بر نهاد علم حاکم باشد، ولی چیز خاصی و نکته‌ای نیست و جای خالی علم و دانش را نمی‌گیرد. پس بنابراین ما هیچ طفره‌ای هم نمی‌توانیم برویم. از چه نمی‌توانیم طفره برویم؟ از اینکه ما بگوییم که مثلاً دانشگاه در غرب بد است. ما می‌خواهیم مستقیماً به دانشگاه اسلامی یا متناسب با افق انقلاب اسلامی برسیم، نه! ما حتی همین تقلید هم درست بکنیم یک مرحله جلو رفتیم. درست تقلید بکنیم. یعنی ما الان، همین الان دانشگاه را همان‌طور که در همه‌ی جهان هست در همه جهان هم البته دانشگاه دچار بحران است در ممالک راقیه به قول قدیمی‌ها همان را اگر بتوانیم این‌جا محقق بکنیم بعد آن‌وقت از آن‌جا باید نقطه‌ی گریز را پیدا بکنیم، نقطه‌ی عبور را پیدا بکنیم.

آن‌جایی به فخری‌زاده‌ها حالا یا شهریاری‌ها رسیدیم که در همین دانش موجود مولد بودیم. شهریاری دنبال ریاضیات قدسی یا دنبال فیزیک اسلامی نبود. آن‌هایی که دنبال فیزیک اسلامی بودند به جایی نرسیدند. شهریاری در همین دانش موجود، به مرز همین دانش و تولید همین دانش قرار گرفت و دیگر گزافه‌گویی نمی‌کرد و مصرف‌کننده نبود. ویژگی شهریاری این است. حالا آقای فخری‌زاده یک شخصیت بیشتر اجتماعی و مدیر و این‌ها دارد، حالا تا شاید دانشمند. بهاروند در سلول‌های بنیادی، آن شخصیتی که شهریاری در هسته‌ای دارد آقای دکتر بهاروند در حوزه‌ی دانش‌های بنیادی یا سلول‌های بنیادی در موسسه‌ی رویان دارد. مثلاً شخصیت‌های این‌چنینی، حالا در علوم دقیقه یا در علوم طبیعی تجربی. آن‌جایی که در واقع علم را جدی گرفتیم، دانش را جدی گرفتیم، مرزش را با ایدئولوژی و شعار و منبر و حرف توخالی و ادعای الکی بازشناختیم. حتی اگر در مثلاً حوزه‌ی هنر یک کسی مثل آوینی را می‌توانیم از او اسم ببریم که می‌تواند الهام‌بخش دانشگاه ما باشد، آوینی کسی است که تکنیک جهان جدید را در حوزه‌ی سینما جدی گرفته‌است. نخواست این را پشت سر بگذارد، دنبال چیز دیگری بوده ولی می‌دانسته که از متن همین جهان و از متن از آن خود کردن تکنیک و تفکر تکنیکی و دانشگاهی که مبتنی بر تفکر تکنیکی شکل گرفته، می‌تواند افق دیگری را تمنا بکند. و این را جدی گرفته، این را دست کم نگرفته، ازش عبور نکرده، آن را سرسری نگرفته‌است. ما دانشگاه را سرسری گرفتیم. با دانشگاه بازی می‌کنیم. با مقولات و مفاهیم بازی می‌کنیم. با انواع رویکردها، چه با رویکرد مثلاً ملی‌گرایانه قبل انقلاب، چه با رویکرد اسلام و انقلابی بعد از انقلاب، دانشگاه را جدی نگرفتیم. اگر جدی بگیریم همین دانش مدرن را و همین دانشگاه مدرن را جدی بگیریم نخست از آن خود بکنیم، پس از آن می‌توانیم افقی انتظار داشته‌باشیم فراسوی این طرح موجود و الا اگر وضع موجود را از آن خود نکرده‌باشیم و سرسری ازش عبور کرده‌باشیم افقی فراسوی آن هم نمی‌توانیم انتظار بکشیم. این معنی این است که می‌گوییم طفره‌رفتن محال است. یعنی ما هنوز همین دانشگاه مدرن را هم تجربه نکردیم نمی‌توانیم از او عبور بکنیم باید به آن برسیم تا ازش عبور بکنیم.



و این طرحی است که آقای خامنه‌ای هم همیشه دنبال آن است. مثلاً ایشان انتظارات خیلی عجیب و غریب بعضی از اهالی قم یا مثلاً بعضی از تمدن‌اندیشان قمی که در مورد علوم انسانی و اسلامی و این‌ها دارند را خیلی کاری بهش ندارد. بالاخره ما خودمان منتقد علوم انسانی یا علوم مدرن هستیم. ولی این توهم را نداریم که در کوتاه‌مدت ما می‌توانیم یک قدم برداریم و همه‌ی این‌ها را دور بریزیم و یک دانشگاه جدید، دانش جدید برپا بکنیم. بنابراین ما هر جا که علم جدید را اتفاقاً جدی گرفتیم و مسئولانه با آن مواجه شدیم و از آن خود کردیم، توانستیم مرزهای محدودیتش را هم پیدا بکنیم، بفهمیم و حالا در لحظات و آناتی افق‌هایی احیاناً فراسوی او باز بکنیم که این هم نباید تبدیل به یک ادعای بزرگ بشود. چون عبور کردن از تقدیر علم مدرن و دانشگاه مدرن آن‌قدر آسان نیست که ما فکر می‌کنیم. اگر آن را آسان بگیریم که آسان نمی‌شود. آن را آسان بگیریم در واقع یک‌طور انگار آن را سرسری گرفتیم. آن‌قدر هم نباید سخت بگیریم که به یک بتی تبدیل بشود که نتوانیم در آن پرسش کنیم. نتوانیم درباره‌اش تردید بکنیم. نسبت ما با دانشگاه مدرن یک نسبت میانه‌ای باید باشد. نه آن‌قدر او را در واقع بهش خداوندی بدهیم که جز پرستش در برابرش ازمان کاری در نیاید و نتوانیم ازش پرسش بکنیم. و نه آن‌قدر او را سهل و آسان بگیریم و در مقابلش سهل‌انگار باشیم که باز هم از آن پرسشگری نکنیم. چون اگر سهل‌انگار باشیم در برابرش برایمان پرسش‌برانگیز نمی‌شود. ما در مقام پرسش از دانشگاه و علم جدید هستیم. نه پاسخی برای عبور از این پرسش داریم، نه باید در مقام پرستش بمانیم. یعنی یک‌عده که در مقام پرستش این دانشگاه اند، بدیهی فرض کردند و برایشان بت است. یک‌عده هم ممکن است بدون پرسش از آن بخواهند عبور بکنند و احیاناً پاسخ‌های آماده‌ای دارند یا دارند آماده می‌کنند و تا این‌جا آن چیزهایی که از پاسخ‌هایشان عرضه‌شده خیلی جالب نیست.

برپایی نهاد علم بدون توهّمات بلندپروازانه

رقت‌بار است آن چیزهایی که به عنوان بدیل‌های تمدن جدید و دانش جدید و علم جدید دارد عرضه می‌شود. عبرت‌آموز است متأسفانه و کاری هم نکرده یعنی ما بدیل‌هایی برای اقتصاد و سیاست و علم و دانش جدید هنوز عرضه نکردیم. حالا در لحظاتی بله برگشتیم و مثلاً از دانش قدیم خودمان بهره‌هایی بردیم. مثلاً طب سنتی را آوردیم کنار پزشکی جدید ازش یک بهره‌هایی بردیم، یک رویکرد ارتجاعی است. بازگشت به گذشته است، ولی کارکرد دارد. علم جدیدی تأسیس نکردیم. چون ما باید کار تازه‌ای بکنیم، با بازگشت و احیای دانش قدیم که اتفاق نمی‌افتد. ولی آن هم کارکردهایی دارد بالاخره تعدیل می‌کند. در همین حد که یک پمادی بزند روی این زخم و یک تعدیلی بکند. و همه جای دنیا هم دارد استفاده می‌شود. طب مکمل، یعنی دانش، دانش مدرن است، این هم مکمل، آن دورچینه است. و مثلاً نقایص این را جبران می‌کند، کار اساسی انجام نمی‌دهد. بله البته دانشگاه موجود هم مقاومت می‌کند مثلاً در مورد اینکه طب... حالا یک عده می‌گویند ایرانی، اصلاً نمی‌دانم اسمش چیست، هنوز تکلیف‌مان با خودمان معلوم نیست که اسم این طب چیست؟ یک عده می‌گویند طب اسلامی، یک عده می‌گویند طب اسلامی بد است، یک عده می‌گویند نه اسلامی است، یک عده می‌گویند طب سنتی، یک عده می‌گویند نه طب ایرانی، قدما که می‌گفتند طب یونانی، یک ذره حواس‌مان را جمع می‌کنند که حالا خیال نکنید، این هم از غرب آمده‌است. امام خمینی در کشف اسرار می‌گوید این طب یونانی خیلی خوب است، می‌خواهد از این طبی که الان می‌گویند یاد بکند می‌گوید طب یونانی. امام خمینی می‌گوید طب یونانی اسم این را. خیال نکنیم این اصلاً مال خود اسلام است، آن غربی است. آن سکولار است، این مال خود امام رضا و امام صادق و این‌ها است. امام اسمش را طب یونانی می‌گذارد. حالا کاری ندارم. حتی اسمش هم نمی‌دانیم چیست! ولی این چیز خوبی است. بالاخره گرمی می‌خوریم. مثلاً سردی‌امان می‌کند گرمی بخوریم. کارکرد دارد. البته این دوستان خودشان معتقدند که دانشگاه نمی‌گذارد، بله همین‌طور است. شما هم نمی‌گذاشتید این بیاید. یعنی تا وقتی طب قدیم بود نمی‌گذاشت طب جدید بیاید. هر دیسکوری از علم تمامیت‌خواه است.



قدرت پیدا بکنید تا بتوانید دانشگاه را از آن خود کنید. قدرت نداریم. با استانبولی گذاشتن و کتاب پزشکی را آتش زدن که قدرت کسب نمی‌شود. حالا یک عده دیگرشان هم هستند در دانشگاه جدید دارند پژوهش می‌کنند، تحقیق می‌کنند، ولی فعلاً دورچین است. فعلاً طرحی ندارد. الان من فرض کن کل دانشگاه هم علوم پزشکی هم در اختیار این‌ها باشد، چه طرحی دارند برای اداره کشور و بیمارستان‌های کشور؟ طرحی وجود ندارد. بله یک تشفی، یک جاهایی یک خلأهایی را پر می‌کند و جای خودش هم لازم است. ولی هیچ مخالفتی هم نباشد نمی‌تواند مثلاً در حوزه پزشکی مشکل ما را در عصر جدید حل و فصل بکند. طب مکمل است، در همه جای دنیا. حالا الان در واقع پس نمی‌خواهیم به گذشته برگردیم که، یعنی بازگشت به گذشته در هیچ زمینه‌ای راه حل ما نیست. اینکه به یک طرح اتوپیکی هم برسیم که یک مرتبه مشکلات ما را حل بکند هم در دسترس نیست پس بنابراین با گام‌های شمرده قدم به قدم باید با مراقبت و وسواس، نهاد علم را بدون توهّمات بلندپروازانه برپا کرد. البته در عین حال باید آن رویاپردازی یا آن تخیل فعالی که ما را می‌خواهد به سمت یک افق دیگر می‌برد را داشته باشیم. یعنی تخیل تبدیل به یک گزافه‌گویی اتوپیایی سرسری‌انگارانه‌ی سهل‌انگار نشود. که الان این اتفاق افتاده و تبدیل شده به همان... مصرف است دیگر مصرف!

یعنی شما الان آخرش می‌بینی که یک ساختمان ساخته می‌شود. با نمایی که معماری اسلامی را مصرف کرده‌است. اصلاً هیچ هیچ، شما اصلاً بگویید معماری اسلامی است واقعاً بی‌احترامی کردید. دانشگاه امام صادق را که قبل انقلاب هاروارد ساخته باز یک چیزهایی از معماری اسلامی بلد بوده‌است. ولی این‌هایی که الان ساخته می‌شود اصلاً شوخی است اگر بگویید، یک نمای مثلاً آجر می‌آید روی ساختمان و یکی دوتا کاشی مثلاً فیروزه‌ای اگر بیايد، که آن مؤسسات چندزیست و دوزیست قمی یا مجموعه‌هایی دیگر که می‌خواهند بین علوم اسلامی علوم جدید پل بزنند. تجربیات خوبی هم این بین اتفاق افتاده ولی اولین چیزی که ما می‌بینیم در این پروژه‌ها ساختمان‌سازی است. یعنی یک اسم است، یک بودجه است و یک ساختمان است. و یک منصب و یک سری منصب و یک سری حقوقی که از پول نفت داده می‌شود، یعنی مصرف نفت است، یک سری لوله‌کشی نفت است. البته بخش‌هایی اند که خیلی بهره‌ی زیادی از بازار جهانی یا بازار مصرف نفت در کشور ندارند. می‌گوییم به این‌ها هم یک آب باریکه‌ای برسد دیگر چه فرقی می‌کند. و کارکرد خاصی ندارد، کسی هم به آن‌ها کاری ندارد، نه دشمنی دارند، نه دوستی دارند، چون تأثیری در این جهان ندارند. کسی هم کاری ندارد عددی رقمی هم جابجا نمی‌شود که کسی بخواهد بگوید که حالا چرا این بودجه‌ها این جا می‌رود اهمیتی ندارد، چون تولید قدرت متمایزی نمی‌کند که بخواهد دشمنی هم داشته باشد. یک عده مشغول اند دارند علم اسلامی تولید می‌کنند دیگر! چه اشکالی دارد. البته یک جاهایی سوء مصرف می‌شوند توسط یک سری گروه‌های سیاسی که می‌خواهند مثلاً هیولاسازی بکنند. یک همچنین وضعیتی است. یعنی این طرح‌ها فعلاً در این وضعیت وجود دارد تا این نقد بنیادی انجام نشود، تا آن اراده‌ای که می‌خواهد دانشگاه را تغییر بدهد خودش خودش را اول نقد نکند، که اصلاً بعضی از آن‌ها نمی‌خواهند دیگر دانشگاه را تغییر بدهند. برای خودشان مؤسسه خودشان راه انداختند، اصلاً دیگر کاری هم ندارند. ببینید هنر این است که همین دانشگاه شریف را به یک نقطه برسانی. نه اینکه در قم بروی برای خودت یک تشکیلات بزنی و بگویی این دانشگاه که راه خودش می‌رود، من می‌روم برای خودم علم دینی تولید می‌کنم. آن جا هم تولید نخواهی کرد چون اگر کاری اتفاق بیفتد در حوزه عمومی علم خواهد افتاد. اگر در حوزه‌ی علوم انسانی باشد در دانشگاه تهران، اگر در حوزه‌ی علوم دقیقه باشد در همین دانشگاه شریف. در بیرون از حوزه عمومی علم، در کلونی‌هایی که یک عده برای خودشان می‌سازند و می‌تراشند اتفاقی نخواهد افتاد. علم در عصر جدید یک تولید تمدنی است. حالا قدیم یک عالمی می‌رفته در یک گوشه‌ای در یک صومعه ای تفکر می‌کرده و به علمی می‌رسیده و کتاب می‌نوشته. امروز علم این ماهیت را ندارد، ماهیت تاریخی تمدنی دارد. کسی یک گوشه‌ای بنشیند فکر بکند به هیچ چیزی جز مزخرفات و خزعبلات نمی‌رسد. علم در متن تاریخ، در متن مناسبات تمدنی تاریخی به تحقق می‌رسد. علم ماهیت نهادی پیدا کرده و یک کوشش جمعی، یک کوشش اجتماعی



است، یک دستاورد اجتماعی است. یک حکیم گوشه‌نشینی که جهانی است بنشسته در گوشه‌ای در این عصر دیگر وجود ندارد. بنابراین در صحنه‌ی عمومی علم یا اتفاقی می‌افتد، یا هیچ جای دیگر هیچ اتفاقی نمی‌افتد و این صحنه‌ی عمومی علم را ما باید جدی بگیریم، اصلاحش بکنیم، با گام‌های شمرده و در عین حال آن افق را مدنظر داشته‌باشیم بدون اینکه آن افق را تقلیل بدهیم به در واقع کارهای قالبی و صورت‌محور و رسمی‌ای که از اول انقلاب هم خیلی‌هایش را انجام دادیم. بعضی‌هایش هم لازم بوده انجام بدهیم، ادعایی هم پشت‌ش نبوده، بعضی از این کارها لازم بوده ولی در حد تمهید مقدمات و شرایط اولیه است.

این وضعیت بغرنجی که گفتید در آن حضور داریم و حالت مصرفی‌ای که ما داریم حتی از حالت تقلیدی یک گام عقب‌تر است. این را یک‌مقدار بیشتر توضیح بدهید با این پرسش که ما اصلاً می‌توانیم به دانشگاه مدرن برسیم با توجه به فاصله‌ای که بین دانشگاه مدرن و ما وجود دارد اصلاً ما می‌توانیم ذیل آن سوال کلی‌ای که ما در این وضع تجدد آیا به عنوان پیرو غرب آیا می‌توانیم به آن برسیم یا هر موقع به هر جایی رسیده‌باشیم منزلی است که آن‌جا ترک شده یا اصلاً اساساً آن منزل دیگر وجود ندارد، یعنی یک تاریخی بوده، همان‌جور که فرمودید دانشگاهی که در واقع یک روزی آمالش این بود که انسان به فلان‌جا برسد از طبیعت، به چنین بهره‌ای برسد، منتها این هم دیگر وجود ندارد. وقتی این وجود ندارد یعنی یک چیزی بوده که تمام شده، آیا ما می‌توانیم به آن‌جا برسیم؟ این یک پرسشی است که حالا فقط هم ناظر به دانشگاه نیست، حالا این‌جا ما تمرکز روی دانشگاه، چون ما در واقع در توسعه هم همین را داریم که ما با شرایطی که داریم با در واقع نقطه‌ای که درش حضور داریم، حالا چه از لحاظ تاریخی یا چه از لحاظ‌های دیگر امکان اینکه در واقع به آن‌جا برسیم... بحثی که ترسیم کردید این‌طوری در ذهنم چیز شد که یک مسیری وجود دارد که ما باید برسیم، به آن نقطه که رسیدیم حالا یک راه‌گزینی پیدا کنیم.

البته منظورم این نیست که برگردیم مثلاً ایده‌ی طبیعت را اول پیاده بکنیم بعد بیاییم مرحله‌ی بعد، نه این‌ها دیگر تمام شده‌است. همین دانشگاه موجود، یعنی الان مثلاً بتوانیم در همین دانشگاهی که در متن بازار حضور دارد، یعنی علم را در متن مناسبات قدرت و علم را در متن مناسبات تکنیک می‌فهمد. این وضع دانشگاه است. سرمایه، قدرت و تکنیک. علم در خدمت تکنیک است. تکنیک محصول علم نیست. تکنیک جهت علم است، غایت علم است، معنی علم است، جوهر علم است. علم امروز. حالا آن چیزی که هایدگر هم در پرسش از تکنولوژی مطرح می‌کند. به همین علم دست پیدا بکنیم، به همین، هم افق بشویم با این معنا از علم و دانشگاه. و این را از آن خود کنیم.

می‌توانیم از حالت مصرفی خارج شویم؟

نقطه‌ی مقاومت

بله شدیم. در یک لحظاتی شدیم. ببینید چگونه می‌توانیم؟ آن‌جایی که در واقع نقطه خودمان را و جای خودمان را در مناسبات قدرت جهانی فهم کردیم. که ما کجا هستیم، کجا ایستادیم و اقتضای این‌جا ایستادن‌مان چیست. و اتفاقاً انقلاب ما را به این نقطه رسانده و اسم آن را هم نقطه‌ی مقاومت گذاشته‌است. ما نسبت‌مان، نقطه‌مان، جایگاه‌مان و نسبت‌مان با نظام جهانی نسبت مقاومت است. ما این‌جا ایستادیم و باید در سطح منطقه‌ای مقاومت کنیم. ببینید هر نقطه‌ای از دانشگاه آن‌جایی که مثلاً شهریاری یا کسی دیگر موفق شده، چون علم را در خدمت مقاومت قرار داده‌است. ما نسبت با نظام جهانی قدرت، در نقطه‌ی مقاومت ایستادیم. قدرت از آن غرب است. ما که نمی‌توانیم صاحب آن قدرت [شویم]، در واقع مقاومت یک نحوی از قدرت است. یک نحوی از حضور در مناسبات قدرت است. طرح رهبری برای اقتصاد هم مقاومت است، می‌گویند اقتصاد مقاومتی! نقطه‌ای که ما در آن ایستادیم این‌جا است.



ما باید مقاومت کنیم، این مقاومت تمام جهان ما را معنی می‌کند، حتی علوم انسانی ما را معنی می‌کند، علوم دقیقه ما را هم معنی می‌کند. چگونه می‌شود مقاومت کرد، چگونه این ملت در این منطقه، در این وضعیت، در این دوره تاریخی، این جا و اکنون می‌تواند مقاومت کند. این دانش ما را موقعیت‌مند می‌کند، دانش و دانشگاه ما را واقعی می‌کند. یک طرح و پروژه‌ای پیش‌روی دانشگاه ما قرار می‌دهد. یک پروژه، یک کلان‌پروژه. یک کلان‌پروژه است که دانشگاه را معنی‌دار می‌کند. نه تقلیدی است، چون ما نمی‌خواهیم تقلید غرب بکنیم. ما اتفاقاً می‌خواهیم در برابر غرب مقاومت بکنیم. ولی ادعای تمدن‌سازی هم نیست. ما موقعیت‌مان مقاومت است. موقعیت ما ساختن یک تمدن جدید نیست. خود ایده‌ی مقاومت دفع این توهم هم می‌کند که انگار مثلاً جهان یک لوح سفید است، ما هم هر چه بخواهیم می‌توانیم. چون طرح تمدن اسلامی می‌ریزند انگار همه‌چیز، همه رفتند کنار که شما بیابید مثلاً تمدن اسلامی را بسازی. نه اصلاً وضع امروز ما ساختن آن تمدن اتوپیک نیست. مقاومت در برابر تمدن موجود است، وضع موجود است. به نظر من یک مفهوم تعیین‌کننده است. و ما را هم از موقعیت مصرف‌کننده نسبت به غرب در می‌آورد. مصرف‌کننده مقلد است، مقاومتی ندارد. مصرف‌کننده تسلیم است. اصلاً ذاتاً تسلیم است، رام است، سر به راه است، نرمال است، بهنجار است، مطیع است. ولی ما را از این موقعیت مطیع و از این موقعیت رمه‌وار در می‌آورد. اما نه به شکل متوهمانه.

یک نقطه‌ی ثقلی است که دو طرفش یک جورایی غرب‌زدگی است یعنی حتی آن توهمی هم که وجود دارد یک نوعی از غرب‌زدگی است.

غرب‌زدگی اراده‌گرایانه‌ای در آن هست، دقیقاً.

علم چه زمان واقعی می‌شود؟

این نقطه‌ی ثقل پیدا کردن، همین را اگر یک‌خرده بیشتر توضیح دهید، حالت مقاومت این حالت طرح سیاسی‌اش من بیشتر در ذهنم ترسیم شد، در این وضع بغرنج پیدا کردن این نقطه در حرکت نهادی دانشگاه باز آن نقاطی که به عنوان حضور ساختار شکنانه ما گفتیم اسمش را، حرکت نهادی نبوده، یک حرکت‌های فردی بوده، پروژه پروژه‌ی دانشگاه نبوده، پروژه‌ی فرد بوده پروژه‌ی حاکمیتی بوده که فرد مثلاً نسبت گرفته.

فردی نبوده، سیاسی نبوده. اتفاقاً به همین معنا علم با پیوندش با سیاست و مفهوم اصیل کلمه که مسئله‌اش نظام روابط قدرت است، معنی‌دار می‌شود و واقعی می‌شود. علم پیوند پیدا می‌کند با نظام توزیع قدرت و سهیم می‌شود در نظام توزیع قدرت و بازتوزیع قدرت. و به این معنا علم اتفاقاً سیاسی می‌شود و از همین نقطه هم است که علم واقعی می‌شود چون با واقعیت موجود جهان پیوند پیدا می‌کند. علم مصرف‌کننده علم واقعی نیست. علم پوشالی است، توهمی است. وقتی با واقعیت پیوند پیدا بکند، امری که در جهان واقعی ضرورت و گریزناپذیری دارد. وقتی سیلی واقعیت به گوش ما بخورد ما درست می‌شویم. آن جایی که خودمان را در معرض این سیلی قرار دادیم. آن جایی که اضطرار وضعیت حقیقی را به نهاد علم انتقال دادیم. آن جایی که نهاد علم با حقیقت وضع تاریخی ما و موقعیت ما در نظام قدرت جهانی مماس شده. آن جا علم مولد شده، علم واقعی شده. آن جایی که نه ما فاصله دادیم علم را و علم دارد کار خودشان می‌کند. سیاست واقعی ما نه سیاست پوشالی، سیاست هم خودش یک وجه مصرفی دارد. سیاست حقیقی ما دارد کار خودش را می‌کند. آن جا هر دو آسیب می‌بینند. ولی آن جایی که این دو با هم مماس شدند. ببینید علم چرا در غرب سرپا است؟ چون نهاد علم زلفش با زلف سرنوشت عمومی تمدن مدرن گره خورده‌است. برای همین واقعی می‌شود، فانتزی نیست. یک کالای حاشیه‌ای نیست. آن جایی که زلف نهاد علم گره بخورد با عناصر و جریان‌های اصلی‌ای که سرنوشت جامعه ما را دارند رقم می‌زنند،



علم واقعی می‌شود. علم بیاید در میدان واقعیت تاریخی ما، ما واقعیت تاریخ‌مان چیست؟ واقعیت تاریخی‌مان این منازعه‌ای است که الان در آن قرار گرفتیم و ایران در این منازعه یک نقطه‌ی مشخصی است. یک وضع مشخصی دارد. این چه ربطی به دانشگاه ما دارد؟ هیچ ربطی، غالباً ربطی ندارد. یعنی مثلاً نه علوم انسانی ما درگیر این منازعه است، درگیر این در واقع میدان تولید و تبادل و مصرف و بازتوزیع قدرتی است که ایران، انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی امروز در منطقه و در جهان در متنش قرار گرفته‌است، نه علوم طبیعی ما، غالباً درگیر این مناظره نیستند. درگیر چه بازی‌ای اند؟ درگیر این بازی اند که فاصله‌ی بین بلوغ و ازدواج جوان‌های ما را پر کند، تازه پر هم نمی‌کند، فاصله می‌اندازد. اصلاً یک کارکرد بی‌کارکرد است. علم هزار کارکرد دیگری پیدا کرده غیر از آن پیوندی که می‌تواند با موقعیت تاریخی ما در این لحظه تاریخی پیدا بکند، موقعیت تمدنی تاریخی پیدا بکند. یعنی هزارتا کارکرد دیگری پیدا کرده، کارکرد منزلت اجتماعی پیدا کرده، کارکرد در واقع اینکه هر کسی مثلاً فوتبالیست هم است بیاید یک مدرک دانشگاهی بگیرد. پز دکتري! سردار نظامی است باز یک لقب دکتري بگیرد. یک منزلت مفت و ارزان و بی‌قیمتی است که به همه می‌دهند. به هر کسی مثلاً منزلت آیت‌اللهی یا مرجعیت فقهی نمی‌دهند که ولی به همه دکتري می‌دهند. به همه می‌دهند. توزیع رایگان، بی‌ارزش. بی‌ناموس و بی‌آبرو کردیم علم را. مگر به هرکسی می‌شود گفت سردار؟ ولی همه‌ی سردارها دکتري اند، ولی همه‌ی دکتري‌ها که سردار نیستند. یک چیزی به همه داریم می‌دهیم. سلبریتی‌ها، نمی‌دانم سرداران محترم، آخوندها، همه و همه این هم می‌گذارند کنارش. آیت‌الله دکتري خلبان سردار فلان فلان. یک چیزی هست که به همه می‌دهند، همه هم دارند ماشاءالله، چون به همه می‌دهیم. چون بی‌حیثیت است، بی‌مرز است. اصلاً متولی ندارد، کسی احترامش را نگه نمی‌دارد. خیلی دانشگاه در ایران به خصوص بعد از انقلاب بی‌حیثیت شده‌است.

اینکه گفتید پیوند با جهان اجتماعی ما نخورده.

این‌گونه پیوند خورده، پیوندش این‌گونه خورده که تبدیل به یک کالای، به یک منزلت مبادله‌پذیر شده، به همه هم داده می‌شود. تمام نمایندگان مجلس، اصلاً کدام‌شان مرد علم اند؟ تمام شخصیت‌های سیاسی ما، همه آقای دکتري اند. شما چند تا رئیس‌جمهور آمریکا دارید که دکتري داشته‌باشد؟ نداریم اصلاً خیلی کم. تمام نماینده‌های مجلس ما ولی از هر شهرستانی آمدند دکتري اند، حالا خیلی‌هایشان. چگونه است؟ آن‌ها بی‌سواد اند ما باسواد هستیم؟ نخیر، آن‌جا دانشگاه مال مرد علم است. این‌جا دانشگاه مال مرد علم نیست، مرد علم اصلاً جایگاهش دانشگاه نیست. مال بقیه است. اصلاً دهمین کارکردی که دانشگاه داشته‌باشد-که ندارد- علم است. مال این است که هر کسی می‌آید این منزلت هم بگیرد و برود. و الا چگونه می‌شود که تازه در بالاترین مدارج علمی هم نه دکتري، استاد تمامی هم می‌گیرند در حالی که مرد علم نیستند. چگونه می‌شود؟ تقصیر آن آدم‌ها نیست، بحث آن شخص نیست، همه عین هم اند. چون اصلاً این دانشگاه جایگاه مردان علم نیست. حالا مرد منظور زنان یا مردان است. جایگاه انسان عالم نیست، یک ساختار بروکراتیک پر از درو است که به هر کسی چیزی می‌دهد و با همه معامله می‌کند. اصلاً علم را برایش ارزشی قائل نیستیم، اول باید برای علم ارزش قائل باشیم چون آن پروای علم دینی و علم اسلامی و علم انقلابی و این‌ها هم ممکن است به این مودی بشود که ما باز دوباره بی‌توجه به خود علم بشویم. ما اصلاً اول باید علم برای‌مان ارزش باشد. چون تمام، اگر متدین هم هستیم باید اول علم برای‌مان ارزش باشد، عقل و علم، این‌قدر روایات در مورد علم داریم. ما علم برای‌مان ارزش نیست. اول باید به علم احترام بگذاریم. علم برای‌مان موضوعیت پیدا بکند، نهاد علم در خدمت علم باشد، با همان مفهوم حتی بازاری شده‌ی علم، همان هم برای‌مان ارزش ندارد. عالم به مثابه‌ی کسی که دانشمند نه حتی به آن مفهوم عمیق کلمه، مفهومی که لوگوس را دارد دنبال می‌کند. نه به همین مفهومی



که مثلاً دارد دانشگاه را در جهت یک پروژه تحقیقاتی ای پیش می‌برد که این پروژه تحقیقاتی ممکن است سفارش یک کمپانی تجاری باشد. همین را هم ما به رسمیت نمی‌شناسیم. یک شغل تمام وقت است دیگر همان هم قبول نداریم.

از آن طرفش خود آن به رسمیت شناخته همان طور که خودتان فرمودید، میان صحبت‌ها بود، این پرستش خیلی در مظان این است که در این نقطه قرار بگیرد، یعنی ما را حتی از آن نقطه‌ی درگیری تاریخی و موقعیتی که در عرصه جوامع منطقه هستیم هم خارج می‌کند، مثلاً علم اقتصاد. امروز بعضی‌ها نمی‌خواهد تن بدهد که با موضوع تحریم روبرو است، یعنی عملاً آن بحث مقاومتی که فرمودید اصلاً تعریف نمی‌کند، حالا فارغ از بحث‌های سیاسی و اصلاً نوعی مسئله‌یابی نمی‌کند که تو در این نقطه درگیری شاید لاجرم از تحریم هستی، این را بیاور در مسائل. اینکه برویم به سمت علم، حالا این مثالش اقتصاد بود. در مسائل دیگر هم همین طور است، این خیلی روح می‌دهد به کار و کار را واقعی می‌کند ولی باز آن نقطه، پیدا کردن آن نقطه که ما در واقع چون یک مسیر باریک و مسیر سختی هم باشد که ما عادی نشود برایمان که این همان است پس می‌افتیم دوباره در همان دام مصرف‌گرایی یا حداقل تقلید و آن در واقع آن را طراحی کنیم، آن نقطه نظام را و در این بایستیم، این در واقع یک مقدار کار سختی است. حالا این را من بپرسم یک چیزی هم داشته‌باشم از بحث که شروع کردیم بحث علم مطرح شد از اول که آمدیم، الان حول علم است، الان در واقع آن چیزی که شما روی‌ش تأکید داشتید که هویت انسان دانشگاهی را می‌سازد علم است، عمده‌اش. این بحث‌ها را حول علم و نهاد این علم که دانشگاه است، این جوری صورت‌بندی شد. بعد رسیدیم به این‌جا که در یک وضعیت بغرنجی حضور داریم که حتی هیچ معنابخشی‌ای ندارد و نمی‌تواند داشته‌باشد، یک وضعیت مصرفی‌ای دارد ولی پیدا کردن آن نقطه این دو تا لبه را دارد دیگر. یک لبه‌اش را خیلی مفصل پرداختید، آن لبه‌ی دیگر را یک مقدار نکاتش را بگویید که چگونه نباید در این دام پرستش هم بیفتیم و حالا این یک نکته. نکته‌ی دیگر هم یک مقدار عینی‌تر، یک مقدار شفاف‌تر بتوانیم آن مسیر صحیحی که واقعاً دانشگاه به مسیر اصلی‌اش برگردد حالا تحول پیدا کند، یک مقدار به صورت ترجمه‌شده‌تر در مثال‌ها یا آن روح کلیه، من متوجه شدم‌ها. در آن حرکتی که ما داریم چه در نظام آموزشی، چه در بحث اجتماعی، این را باید چه کار کرد؟ چگونه ورود کرد؟

بازاندیشی انتقادی

ببینید اصل ماجرا این است که ما باید برگردیم و یک نگاهی از بیرون به وضعیت خودمان داشته‌باشیم دائماً و مسیری که طی کردیم و این را نقادانه فهم بکنیم و در نقد خود بی‌رحم باشیم. یکی از قدرت‌هایی که غرب دارد، یکی از جهات قدرتی که غرب دارد آن بازاندیشی انتقادی‌ای که دائماً به نحو تاریخی از خودش می‌کند. یعنی غرب یک خودآگاهی تاریخی، یک بازاندیشی تاریخی انتقادی دائماً نسبت به خودش دارد و خودش را دائماً پالایش می‌کند و رنگ، پوست عوض می‌کند. یک صیوررتی در تمدن غرب هست که در هیچ تمدن دیگری نیست. یک جور سیالیتی هست که از نتیجه‌ی این تفکر رفلکتیو و خوداندیش و بازاندیش است. بله عرض به خدمت‌تان که این را ما نیاز داریم، یعنی بحث که عرض کردم ناظر به این بود و این‌جا دیگر نباید به خودمان رحم کنیم. اگر بیرون می‌خواهیم تبلیغاتی را انجام بدهیم، برویم انجام بدهیم. مثلاً تبلیغاتی بکنیم، جواب بدخواهان را بدهیم، کار دیگری داریم برویم جای دیگر انجام بدهیم ولی در خودمان باید نقادانه تحلیل کنیم و نقد بکنیم و فهم بکنیم مسیری را که رفتیم. اینکه می‌گویم این سوژه، سوژه‌ی مصرفی است.

مثلاً همین ماجرای ۴۰۱، یک زمانی می‌گوئیم که دانشگاه پیش‌تاز جنبش دانشجویی است مثلاً در ۷۸ ماجرای کوی دانشگاه یا بعد از آن یا در دهه‌ی چهل و پنجاه قبل انقلاب دانشگاه محور معارضه‌ی سیاسی و تحولات سیاسی است و دانشگاه یک ایدئولوژی‌ای



دارد، یک تفکری دارد، یک رویکردی دارد. دانشجو نقد سیاسی قدرتمندی دارد و می‌خواهد آن را پیش ببرد. ولی این اعتراضات ۴۰۱ چه بود؟ واقعاً از این جنس بود؟ یعنی یک ایدئولوژی پشت آن بود؟ یک اراده‌ی به تحقیقی پشت آن بود که به ما نشان می‌داد که دانشگاه زنده است و جنبش دانشجویی در کار است؟ نخیر، نتیجه‌اش هم دیدیم، تداوم پیدا نکرد. اصلاً کل این ماجرای ۴۰۱ در واقع یک‌طور شورش مصرف‌گرایانه بود، یک طبقه‌ی مصرفی بود. حالا بماند که یک‌سری رفتارهای حاکمیت در تحریک بخشی از جامعه مؤثر بود و باید به آن نقد کرد، اما اصلاً شما شعارش را نگاه نکنید، شعار «زن زندگی آزادی» یک شعار مصرف‌گرایانه‌ی در واقع متعلق به یک قشری که سرمایه‌داری مصرفی این قشر را تولید کرده، پروار کرده و به ثمر رسانده‌است. اصلاً مطالبه‌اش این است که ما هیچ مطالبه‌ی فراسوی نداشته‌باشیم، بگذارید راحت زندگی بکنیم. مطالبه‌اش رها کردن هر افقی برای سیاست است، هر افق جدی‌ای برای سیاست است. اینکه آقا بگذار برقصیم در خیابان، راحت باشیم. مطالبه‌ی خاصی نیست و چهره‌ی دانشجویی‌اش هم همین است و فکر می‌کند که دارد مثلاً... یعنی ببینید حتی انقلاب کردن را هم دارد تقلید و مصرف می‌کند. تقلید که نه حتی مصرف می‌کند، حتی مصرف هم نمی‌کند، یعنی خیلی مبتذل‌تر از آن است که بخواهد کاری بکند. یعنی شما به این شبکه‌های اجتماعی... حتی انقلاب هم دیگری برای او می‌کند، و برای او تولید محتوا می‌کند. در جهان دیگری دارد برایش تولید محتوا می‌شود. انقلاب هم یک کالایی است که از یک جای دیگری برایش وارد می‌شود و او حتی نمی‌تواند مصرفش کند، فقط یک مدت خودش را اذیت می‌کند. خیلی وضع، وضع رقت‌انگیزی است. این طبقه‌ای که شکل گرفته و یعنی یک بخشی که مهاجرت کرده، این است. این بچه‌ها خیلی هایشان دنبال مهاجرت اند. یک بخشی از این دینامیزم اعتراضی حالا پیش‌تر از این مهاجرت کردند و آن‌جا به جایی هم نرسیدند، و حالا ماندند نه این طرف را دارند نه آن طرف را، پس حالا بریزیم به هم ببینیم چه می‌شود. حتی حوصله‌ی اینکه پای یک انقلاب کردن هم تا آخرش بایستد ندارد. چون آن هم به عنوان یک کالای آماده از پیش به او داده شده‌است. بنابراین ما با یک چنین وضعی روبرو هستیم. تنها کسانی می‌توانند وضعیت دانشگاه را دگرگون بکنند که پای ایران، فرهنگ ایرانی و تمدن ایرانی بایستند و مسئولیتش را به عهده بگیرند، موقعیتش را با همه‌ی دشواری‌هایش به رسمیت بشناسند و از آن فرار نکنند. حالا این‌ها هر شکلی، هر فرمی، هر قیافه‌ای می‌خواهند داشته‌باشند، داشته‌باشند و آن‌جا هم بالاخره توفیقاتی حاصل می‌شود. به هر حال مقصود این است که ما باید موقعیت خودمان را بازتفسیر بکنیم. برای فهم این موقعیت خودمان و برای افق‌گشایی در این موقعیت، البته باید برگردیم بازخوانی بکنیم میراث علمی خودمان را، میراث دانشگاهی خودمان را پیش از عصر مدرن، اما نه برای اینکه به آن بازگردیم یا شکلی از آن را بازتولید بکنیم، چیزی که رفته دیگر رفته‌است. چیزی در تاریخ برای بازسازی و برای بازگرداندن وجود ندارد. هیچ چیزی را نمی‌شود دوباره برگرداند. دیگر تاریخ از آن مرحله عبور کرده‌است. ولی ما برای اینکه در برابر وضع موجود و وضع خودمان به نحو فعالانه‌ای حرفی داشته باشیم یا کاری بتوانیم بکنیم، یا افقی باز بکنیم باید به آن ریشه‌های تاریخی خودمان برگردیم و بازخوانی‌اش بکنیم بدون هیچ توهمی، بدون هیچ تفاخری، مثلاً بخواهیم برگردیم بگوئیم که علم از ما بوده، این یک رویکرد است، کارکرد تبلیغاتی دارد. مثلاً علومی که الان غربی‌ها دارند همه‌اش از ما بوده، ابن هیثم بوده، ابوریحان بوده، این مشکل ما را حل نمی‌کند. ممکن است ما مثلاً جواب غربی‌ها را بدهیم، اعتمادبه‌نفسمان یک‌دوره بالا برود. خوب است، بد نیست، ولی مشکل ما را حل نمی‌کند.

ما باید به این سنت تاریخی و سنت تاریخی علم و نهاد علم در ایران برگردیم، آن را بازخوانی بکنیم، بازخوانی اما انتقادی. بازخوانی انتقادی که اصلاً ببینیم که چرا نهاد علم در ایران این‌قدر ضعیف بوده که نتوانسته تمدن قدرتمندی را پرورش بدهد که این تمدن در برابر قدرت غرب بایستد، چرا تولید قدرت نکرده‌است؟ باید به این سوالات بپردازیم. ما فلسفه داشتیم ولی فلسفه‌ی ما چرا نتوانسته در برابر فلسفه غرب که تولید قدرت کرده، نتوانسته تولید قدرت بکند. چرا ما را برداشته پشت کوه قاف برده؟ ما علوم طبیعی داشتیم، علوم طبیعی ما وجوه قدرتی داشته و وجوه نقصی هم داشته‌است. چرا طب ما نتوانسته در برابر طب مدرن، طب جدید مقاومت بکند؟



بالاخره یک قدرتی در آن هست که جهانی شده‌است، همه‌اش که باطل نیست. چرا جهانی شده؟ چرا قدرت پیدا کرده؟ این یک حقیقتی است که جهانی شده و قدرتمند شده. حوزه‌های مختلف علم و فقه ما و علوم اسلامی ما، علوم دینی ما چه مشکلاتی داشتند؟ چرا نتوانستند تا پیش از عصر جدید واقعاً برای سیاست و برای تمشیت سیاسی ما حرفی داشته‌باشند؟ اقتصاد ما، علوم مختلف، این بازخوانی هم باید بازخوانی انتقادی باشد، یعنی ما رجوع‌مان به سنت هم از این جنس نیست که بگوییم ما همه‌ی جواب‌ها را آن‌جا داریم، فقط باید مثلاً این‌ها را تطبیق بدهیم با پرسش‌های انسان معاصر و جواب‌ها را از آن توبره در بیاوریم و به آن بدهیم. نخیر هیچ جوابی بالفعل وجود ندارد، اگر جوابی بود که تا حالا داده‌بودند، آقایان بالاخره دست در آن توبره می‌کردند درمی‌آوردند می‌دادند، ندادند. پس این رجوع هم یک رجوع انتقادی است در عین حالی که این انتقاد هم به معنای این نیست که ما می‌خواهیم این را بگسلیم و عبور بکنیم، نه می‌خواهیم مبتنی بر سنت به یک طرح تازه‌ای برسیم که در واقع ناظر به پرسش‌های وضع معاصر ما باشد.